

رابطه دین و اخلاق از نظر علامه طباطبایی

عالیه جعفری

چکیده

دین و اخلاق هر دو به زندگی انسان معنا و جهت می‌بخشند و می‌کوشند انسانیت و آدمیت را معنا کنند و انسان را وادار به تأمل و تفکر در هویت انسانی خود کنند تا انسان رفتار با خود و رفتار با دیگران را فرا گیرد. اما تأثیر مثبت و سازنده دین و اخلاق در زندگی و رفتار ما انسان‌ها، به همان مقدار که تابع دین و اخلاق است به همان نسبت تابع درک و تصویری که ما از رابطه دین و اخلاق در ذهن داریم هم هست این درک و تصور نیز در سعادت و شقاوت و انحطاط و تکامل دینی و اخلاقی ما نقش کلیدی و اساسی دارد. پژوهش حاضر، به روش توصیفی تحلیلی و با مراجعه به منابع کتابخانه‌ای، رابطه اخلاق و دین از نظر علامه طباطبایی را بررسی می‌کند.

کلیدواژه: دین، اخلاق، علامه طباطبایی

رابطه دین و اخلاق یکی از مسائل پر سابقه در فرهنگ های دینی و از جمله در فرهنگ اسلامی است. این مسئله در حوزه های مختلف علمی چون کلام و فلسفه، فلسفه اخلاق، فقه و فلسفه سیاست مورد بحث و بررسی قرار گرفته است و آراء و اندیشه های متفاوتی در این باب در عرصه اندیشه ورزی شکل گرفته است. بحث رابطه دین و اخلاق از زوایای مختلفی قابل بررسی است. این ارتباط به گونه های مختلفی چون رابطه زبان شناسانه یا تعریفی، رابطه وجودشناسانه یا متافیزیکی، رابطه منطقی و معرفت شناسانه، رابطه عقلانی و رابطه روان شناسانه قابل تصور است. نسبت دین و اخلاق در چارچوب این روابط می تواند دو سویه یا تک سویه باشد بدین معنا که در این روابط آیا اخلاق وابسته به دین است یا بالعکس و یا این رابطه دو سویه است. یعنی هم دین با اخلاق و هم اخلاق با دین در روابط مذکور با هم داد و ستد دارند. در فلسفه اسلامی، مسئله رابطه دین و اخلاق مورد توجه فیلسوفان مسلمان بوده است. این مسئله در حکمت متعالیه به عنوان یکی از مهم ترین مکاتب فلسفه اسلامی از سوی اندیشمندانی که در چارچوب این مکتب فلسفی به تاملات فلسفی می پردازند نیز مورد توجه بررسی و تحلیل قرار گرفته است. هر چند در عمده آثار فلاسفه اسلامی این مسئله به روشنی و آن گونه که امروزه در مباحث فلسفه اخلاق مطرح می شود مورد نظر نبوده است اما این بدان معنا نیست که فلاسفه مسلمان در قبال این مسئله موضعی نداشته یا این که مبانی آنها اجازه طرح این مسئله را نمی دهد. بلکه بر عکس این مسئله در زمره یکی از مباحث مهم بر مبنای آثار فیلسوفان مسلمان و مبانی فلسفه اسلامی و به طور خاص حکمت متعالیه قابلیت طرح و بسط را دارد.

در این مقاله درصدد آن هستیم تا نسبت میان دین و اخلاق را در چارچوب حکمت متعالیه و از منظر علامه طباطبایی بررسی و تحلیل نمائیم.

سید محمدحسین طباطبایی معروف به علامه طباطبایی (۱۲۸۱ - ۲۴ آبان ماه ۱۳۶۰ هجری شمسی در تبریز) نویسنده تفسیر المیزان، فقیه، فیلسوف و مفسر قرآن، شیعه و ایرانی است. اهمیت ایشان به جهت زنده کردن حکمت و فلسفه و تفسیر در حوزه های تشیع بعد از دوره ی صفویه بوده است. به ویژه اینکه وی به بازگویی و شرح حکمت صدرایی بسنده نکرده، به تأسیس معرفت شناسی در این مکتب می پردازد. هم چنین،

با انتشار کتب فراوان و تربیت شاگردان برجسته در دوران مواجهه با اندیشه‌های غربی، نظیر مارکسیسم، به اندیشه دینی، حیاتی دوباره بخشیده، حتی در نشر آن، در مغرب زمین نیز می‌کوشد. این فصل به بررسی رابطه دین و اخلاق از نظر علامه طباطبایی می‌پردازد. آگاهی از نظرات و دیدگاه‌های ایشان در خصوص رابطه دین و اخلاق، نیازمند آشنایی با دیدگاه‌های ایشان در مورد دین و اخلاق است. بنابراین، در ادامه تعاریف، ابعاد و زوایای مرتبط با بحث دین و اخلاق مطرح و دیدگاه‌های ایشان در این مورد مورد بررسی و مطالعه قرار می‌گیرد.

در پژوهشی قاسمی خویی و خسروپناه (۱۳۹۲) نسبت اخلاق دینی و اخلاق سکولار را از نظر علامه طباطبایی بررسی کرده‌اند. طبق نتایج این پژوهش مکاتب اخلاقی از نظر علامه طباطبایی به چهار مکتب عمده یعنی مکتب انبیای سلف، مکتب ویژه قرآن، مکتب فلاسفه یونان و مکتب نسبیّت‌گرایی تقسیم می‌شود. دو مکتب نخست، از نظر علامه طباطبایی جزو اخلاق دینی و دو مورد دیگر را سکولار می‌داند. بنابر ارزیابی علامه از مکاتب اخلاقی، نسبت اخلاق دینی و سکولار، نسبت نقص و کمال و مصداق عموم خصوص مطلق است. تمایز اصلی دو رویکرد مذکور در بهره‌مندی و عدم بهره‌مندی عقل در شناخت مفاهیم، مصداق، کشف، توجیه و تضمین ارزش‌های اخلاقی از معارف وحیانی است.

اسماعیلی فر (۱۳۹۰) نیز در پژوهشی دیگر، موضوع دین و اخلاق را از نظر علامه طباطبایی مطالعه و بررسی کرده است. طبق نتایج این پژوهش، علامه طباطبایی به استقلال اخلاق در سه زمینه مفاهیم، ثبوت و روان‌شناسی معتقد است و در مرحله اثبات، به شرعی و عقلی بودن گزاره‌های اخلاقی معتقد است. همچنین اینکه ایشان با طرح دیدگاه‌های خود در این حوزه؛ میان اخلاق، دین و فطرت پیوند معناداری برقرار کرده است و دو اصل مبداء و معاد را ضامن افعال اخلاقی می‌دانند.

الف. تعریف دین

دین در لغت به معانی مختلف از جمله به معنای عبادت، انقیاد، خضوع، فرمانبرداری، اطاعت، تسلیم، جزا و مکافات، شریعت، ملک اسلام، توحید، ورع، حکم و سیره، عادت و شایان، ذلت، قهر و غلبه و استعلاء، رفعت و سلطان، حساب، معصیت، رسم و قانون آمده است.^۱

واژه «دین» در قرآن کریم به معانی «توحید و یگانگی»^۲، «حکم و داوری کردن»^۳، «فرمانبرداری و اطاعت»^۴، «جزا و پاداش»^۵، «شمار و حسابرسی»^۶، «عادت و خو»^۷، و «کیش و شریعت»^۸، به کار رفته است. کلمه «دین» در قرآن گاه به معنای عام آمده، مانند: «لیظهره علی الدین کله»^۹ و گاه به معنای خاص؛ یعنی «اسلام» آمده است، مانند: «و رأیت الناس یدخلون فی دین الله أفواجا»^{۱۰} حتی کفر، شرک و بت پرستی نیز «دین» نامیده شده است؛ مانند: «لکم دینکم ولی دین»^{۱۱} بنابراین، در تعبیر قرآن نظام های اعتقادی اعم از درست یا نادرست، الهی یا غیرالهی، اسلام یا غیر اسلام، دین نامیده شده است.^{۱۲} لذا می توان از این کلمه به طور عام برای انواع مشرب های اعتقادی بهره گرفت.

^۱ ر.ک: ابوالفضل جمال الدین محمد بن مکرم (ابن منظور)، لسان العرب (المجلد الثالث عشر)، قم: نشر ادب الحوزه ۱۴۰۵ق، ذیل واژه «دین»، صص ۱۶۶-۱۷۱، مجدالدین الفیروز آبادی، قاموس اللغة، ذیل کلمه «دین».

^۲ سوره زمر، آیه ۲، آل عمران، آیه ۱۹، عنکبوت، آیه ۶۵.

^۳ سوره نور، آیه ۲.

^۴ سوره توبه، آیه ۱۱.

^۵ سوره فاتحه الكتاب، آیه ۴، شعراء، آیه ۸۲، صافات، آیه ۲۰، مطففین، آیه ۱۱.

^۶ سوره نور، آیه ۲۵، آیه ۳۶.

^۷ سوره یوسف، آیه ۷۶.

^۸ سوره صف، آیه ۹، سوره کافرون، آیه ۶، سوره بینه، آیه ۵.

^۹ سوره فتح، آیه ۲۸، سوره توبه آیه ۳۳، سوره صف، آیه ۹.

^{۱۰} سوره نصر، آیه ۲.

^{۱۱} سوره کافرون، آیه ۶.

^{۱۲} به نظر می رسد این مطلب جای تتبع و بررسی داشته باشد که در قرآن «دین» به صورت جمع به کار نرفته است، بلکه اگر مجموعه ای از دین ها مورد نظر بوده است، یا معتقدان آن جمع بسته شده اند، یا دین یا کلمه دیگری آمده و آن کلمه جمع بسته شده، یا دلالت ب جمع دارد، مانند: «لیظهره علی الدین کله» (سوره صف، آیه ۹)؛ «الذین اتخذوا دینهم ...» (سوره اعراف، آیه ۵۱)؛

ب. اخلاق

اخلاق چنان که عالمان علم لغت و واژه شناسی در زبان عرب بیان کرده اند، عبارت از جمع «خُلُق» یا «خُلُق» و به معنای سجیه و طبیعت و سرشت به کار رفته است و آن را با «خَلَق» هم ریشه دانسته اند. در واقع همان گونه که «خَلَق» اشاره به ساختار فیزیکی و صفات ظاهری انسان دارد و نمایانگر صفات جسمانی او از زیبایی و زشتی است، خُلُق بیانگر صورت باطنی انسان است و نشان دهنده زیبایی و زشتی درونی اوست،^۱ بنابراین خَلَق و خُلُق بیانگر دو وجه مادی و معنوی انسان است. به تعبیر دیگر، خُلُق عبارت از صفت و حالت نفسانی رسوخ یافته‌ای است که موجب صدور افعالی متناسب با آن صفت بدون نیاز به فکر کردن و سنجیدن و بدون تردید و تأمل از او صادر می شود، حال اگر این افعال نیکو و پسندیده باشند، خُلُق نیک و اگر زشت و ناپسند باشند خُلُق بد می نامند.^۲

بر این اساس اگر فعلی از انسان از روی تأمل و سنجش سر زند، به آن فعل ناشی از خُلُق گفته نمی شود، برای مثال یکی از صفات انسان بخشنده است و این ویژگی در وجود او به گونه ای سرشته شده است که عمل متناسب با آن صفت بدون تأمل و فکر از او سر می زند.

۱. تعریف اخلاق از نظر علامه طباطبایی:

از دیدگاه علامه طباطبایی اخلاق ملکه نفسانی است که موجب می شود رفتارهای متناسب با آن ملکه به آسانی و بدون تأمل و درنگ از انسان سر زند.^۳ اخلاق مفهومی عام دارد و فضائل و رذایل را شامل می شود؛ اما اگر به صورت مطلق استعمال شود، معمولاً فضیلت و اخلاق نیک از آن فهمیده می شود. در آیه شریفه «انک لعلی خلق عظیم»^۴ به قرینه سیاق آیه، مقصود اخلاق نیک اجتماعی است.^۱

قل یا اهل الکتاب لا تغلوا من دینکم ...» (مائده، آیه ۷۷) (محمد حسین مهدوی نژاد، دین و دانش)

^۱ ابن منظور، لسان العرب، ص ۱۴۰ و سید محمد الزبیدی، تاج العروس، ج ۲۵، ص ۲۵۸-۲۵۷.

^۲ سید عبدالله شبیر، الاخلاق، ص ۲۴.

^۳ طباطبایی، نهاییه الحکمه، ص ۱۲۳.

^۴ سوره قلم، آیه ۴.

ریشه در روح و روان انسان دارد؛ علاوه بر سخن یاد شده، ایمان دینی و تخلق به فضائل اخلاقی نیز هم در انگیزش و هم شناخت و داوری تأثیر متقابل دارند و در سخن علامه به این مطلب اشاره شده است.^۱

علامه طباطبایی در توضیح دین می فرماید عناصری که ذیل مفهوم ایمان قرار می گیرند عبارتند از: ۱- تصدیق جزمی و قطعی یا اذعان، درک، علم، اعتقاد. ۲- سکون آرامش، اطمینان، تسلیم شدن، قرار گرفتن در قلب، تعلق قلبی. ۳- اخلاق یا ملکات نفسانی. ۴- التزام به لوازم و آثار عملی یا عمل.^۲

با این وصف، جوهر و حقیقت ایمان از نظر علامه، همانا عبارت از تعلق و وابستگی قلب، به خضوع در برابر خداوند و تسلیم در برابر اوست.^۳ جایگاه ایمان «قلب» است و اثر و صفتی است که در دل شخص با ایمان تحقق دارد. ایمان صرف ادراک نیست، بلکه عبارت است از پذیرفتن و قول مخصوص از ناحیه نفس نسبت به آنچه درک شده است، قبولی که باعث تسلیم شدن نفس می گردد.^۴

نفس در مقام ایمان واجد حالت و تعیین جدیدی می شود. علامه در این مورد می فرماید: «اینکه می-گوییم برای مؤمن حیات و نوری دیگر است، مجازگویی نبوده بلکه به راستی در مؤمن، حقیقت و واقعیت دارای اثر وجود دارد که در دیگران وجود ندارد و این حقیقت سزاوارتر است به اینکه آسم حیات و زندگی بر آن گذاشته شود تا آن حقیقتی که در مردم دیگر وجود دارد و آن را در مقابل حیات نباتی، حیات و زندگی حیوانی می نامیم، جایگاه این حیات یا روح ایمان، در دل است».^۵

نیز می فرمایند: «نور خاصی وجود دارد که خداوند آن را به مؤمنان اختصاص داده است تا در راه به سوی پروردگار شان از آن استضاء کنند و این نور همان نور حقیقت ایمان و معرفت است».^۶

نتیجه گیری:

می توان از مباحث علامه این جمع بندی و نتایج را نتیجه گرفت:

^۱ قاسمی و خسرو پناه، ص ۲۰۵.

^۲ طباطبایی، رسائل توحیدی، ص ۱۷۷-۱۷۹.

^۳ همو، المیزان، ج ۱، ص ۳۵۳، ج ۱۱، ص ۴۱۱-۴۱۳.

^۴ همان منبع، ج ۱، ص ۵۵، ج ۵، ص ۳۱۹، ج ۱۱، ص ۵۴۳-۵۴۴.

^۵ همان، ج ۱۵، ص ۱۷۴.

^۶ همان.

یک. نسبت دین و مفاهیم اخلاقی

نتیجه ای که در این زمینه به دست می آید در بحث اعتباریات و فطرت، واحد است و آن اینکه علامه مفاهیم اخلاقی، از قبیل باید و نباید و حسن و قبح را مفاهیم اعتباری معرفی می کند که عقل انسان به اعتبار آنها می پردازد، به این ترتیب معلوم می شود که از نظر علامه این مفاهیم فی نفسه عقلی هستند و فارغ از شرع، عقل خود قادر به انتزاع آنها با توجه به ادراک حقیقی است، بنابر این در این قسمت اخلاق به عقل متکی است.

دو. نسبت مقام ثبوت با دین و گزاره های اخلاقی

اگر به بحث اعتباریات توجه کنیم، این نکته قابل ذکر که علامه طباطبایی مباحث اعتباری را وارد ساختار نظام مرتبه‌ای علم هستی می کند و اعتباریات و در ضمن آن اخلاق را، در نهایت به مراتب اعلی هستی متصل می نماید، به این صورت که او هستی را دارای مراتب طولی معرفی می کند که در بین مراتب آن رابطه علی و معلولی برقرار است، بنابراین هر آنچه در مرتبه مادون است در مرتبه مافوق، به صورت کامل تر وجود دارد. در این نظام اعتباریات به حقایق متکی هستند که در مرتبه اعلی تر از آنها قرار دارند، از این رو اخلاق معلول مراتب علی هستی می باشد.

از طرف دیگر دین نیز دارای اعتباراتی است که تدبیر اعتباریات نفس را بر عهده دارند و این اعتباریات به حقایق در مرتبه اعلی تر از خود تکیه دارند که در نهایت به مراتب بالای هستی می رسد، بنابراین دین و اخلاق در مراتب اعلی هستی دارای وحدت هستند؛ به این صورت که دین عین اخلاق و اخلاق عین دین است و هر دو به یک وجود واحد موجودند.

ایشان نظام علم را دارای مراتب طولی می داند و معتقد است بین این مراتب ارتباط علی حاکم است و دین و اخلاق نیز مانند سایر پدیده‌های علم در این نظام ذو مراتب قرار دارند.

این امر در مورد نظام حقیقی و اعتباری موجود در عالم نیز حاکم است، به این صورت که اعتباریات به حقایق متکی هستند و در این بین نظام اخلاقی و اخلاق نیز پیرو این قاعده، به حقایق عالم قائم است و از

این حیث که این ماجرا در مورد دین صادق است و دین هم مانند اخلاق معلول عالم برتر از خود است، بین اخلاق و دین در مراتب عالی هستی عینیت وجود دارد؛ چرا که دین عین اخلاق و اخلاق عین دین است و هر دو موجود به یک وجودند.^۱

پس از جهت هستی شناختی و در مقام ثبوت، بین دین و اخلاق وحدت حاکم است؛ لیکن باید در نظر داشت نه اینکه اخلاق وجود خود را از دین می گیرد، بلکه اخلاق مانند دین به یک وجود در نظام علمی متکی است و هستی خود را از آن می گیرد و هویتی مستقل دارد و در کنار دین قرار می گیرد.

در بحث فطرت، علامه اخلاق را یک امر فطری می داند، زیرا با توجه به اینکه انسان دارای هدایت فطری است که او را به سوی کمال نهایی رهبری می کند. لازمه این هدایت نشان دادن درست از نادرست و حسن و قبح است و اخلاق هم چیزی غیر از همین قواعد و قوانین نیست که انسان مخیر به رعایت یا عدم رعایت آنها است.

قائل شدن پایگاه فطری برای اخلاق در دیدگاه علامه با نظریه توحید شان در معرفی مکتب قرآنی مطرح فرمودند سازگاری دارد، چرا که ایشان اخلاق را فطری می دانند و فطرت را نیز به معنای خلقت معرفی می کنند، از این رو اخلاق و قوانین اخلاقی نیز در جایگاه بخشی از امور فطری، مخلوق خداوند است و این با نظریه توحید منطبق است که بر اساس آن هیچ چیزی از دایره حکومت خداوند خارج نیست.

اتکاء اخلاق بر خداوند به منزله مخلوقی از مخلوقات علم، یک چیز است؛ و اینکه مسئله اخلاق در وجود و هستی خود به دین وابسته یا نه، مسئله دیگری است. باید در نظر داشت که علامه بر خلاف، اخلاق را متکی به خداوند می داند، آن را دارای پایگاه فطری و دارای هویتی ذاتی در انسان می داند. بنابراین علامه طباطبایی برای اخلاق وجودی مستقل و بی نیاز از دین قائل است، چرا که آن را امری ذاتی در انسان می داند.

^۱. مسعود امید، درآمدی بر فلسفه اخلاق از دیدگاه متفکران معاصر، ص ۲۰

سه. نسبت دین و گزاره های اخلاقی در مقام اثبات

علامه در بحث اعتباریات از جهت معرفت شناختی، اخلاق را مجموعه‌ای از مفاهیم اعتباری عملی می‌داند. ایشان عقل را کاشف حسن و قبح و خوبی و بدی امور می‌داند، زیرا او منکر این امر است که هر آنچه خداوند انجام دهد حسن باشد، به این صورت که حتی اگر خداوند انسان را به سوی هلاکت و نابودی ببرد سعادت زندگیش تأمین می‌شود.

علامه در این باره می‌فرماید: چنین نیست که کسی بگوید اگر خداوند آدمی را به سوی هلاکت و نابودی ببرد سعادت زندگی اش تأمین کمی شود، و اگر انسان را از سعادت جاودانه زندگی باز دارد، سعادت، شقاوت می‌شود.^۱

بنابر این اخلاق در مقام اثبات، امری عقلی و دینی است. در بحث فطرت این نتیجه به دست می‌آید که علامه در زمینه کاشفیت قوانین اخلاقی معتقد است: انسان وقتی به حد رشد عقلی و بلوغ فکری رسید، حق و باطل و خیر و شر را تشخیص عقلی می‌دهد، اما این تشخیص او، اگر دور از هوی هوس و خالص باشد، در واقع امر فطری خود را پیروی نموده است.

علامه همچنین دین را یگانه راه سعادت انسان و پرورش دهنده فطرت معرفی می‌کند و در این رابطه می‌فرماید: آیا سعادت انسان جز در این است که در پرتو تعلیم آسمانی و به کمک هوش و استعداد خدادادی که با آن مجهز و به واسطه آن اسرار و رازهای آفرینش را درک می‌کند، به شناخت حقائق نائل آید و در زندگی خویش روش معتدل را در پیش گیرد و از افراط و تفریط بپرهیزد؟^۲

فهرست منابع

• قرآن کریم

۱. امید، مسعود (۱۳۸۱)، فلسفه اخلاق از دیدگاه متفکران مسلمان معاصر ایران، تبریز، مؤسسه

تحقیقاتی علوم اسلامی - انسانی دانشگاه تبریز (سه علامه).

^۱. طباطبایی، المیزان، ج ۸

^۲. طباطبایی، سید محمدحسین، بررسی اسلامی، ج ۳.

۲. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۶۲)، نه‌ایه الحکمه، قم، مؤسسه النشر الاسلامی.
۳. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۶۳)، المیزان، ترجمه سید محمدباقر موسوی همدانی، تهران، بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبایی، ج ۱۴.
۴. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۷۰)، رسائل توحیدی، ترجمه علی شیروانی هرنندی، چاپ اول، قم الزهرا.
۵. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۹۰)، بررسی‌های اسلامی، به کوشش سید هادی خسرو شاهی، قم، بوستان کتاب قم.
۶. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۹۳)، فرازهایی از اسلام، گردآوری مهدی آیت الهی، قم: جهان آرا.
۷. طباطبایی، سید محمد حسین، (بی‌تا)، آموزش عقاید و دستوره‌های دینی، نشر بنیاد مستضعفان و جانبازان، جلد ۲.
۸. طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۳۹۹)، شیعه در اسلام، قم، بوستان کتاب قم.
۹. قاسمی خویی، یعقوب و خسروپناه، عبدالحسین (۱۳۹۲)، «نسبت اخلاق دینی و اخلاق سکولار از منظر علامه طباطبایی»، پژوهش نامه اخلاق، سال ششم، شماره ۲۲، صص ۱۹۳-۲۲۲.
۱۰. ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۰۵ق)، لسان العرب، قم، نشر ادب حوزه.
۱۱. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، (۱۴۱۵ق)، قاموس المحيط، بیروت، دار الکتب العلمیه.
۱۲. الزبیدی، سید محمد، (۱۴۱۴ق)، تاج العروس تاج العروس فی شرح القاموس، بیروت، دارالفکر.
۱۳. شبر، سید عبدالله، (۱۳۹۴)، الاخلاق، ترجمه صادق حسن‌زاده و حسین حسن‌زاده، تهران، نگاران قلم.